

# بهمن ماه، و دو رویداد بسیار متفاوت!

## آیا انصافی در میان است؟ جایگاه روشنفکر نمایان ما کجاست؟ و چه کسی گناهکار است؟!

### حمید منصوری - دالاس

ایجاد دانشگاهها، جاده ها، کارخانه ها، مراکز آموزشی و درمانی، آبادانی کشور، ساختن سدها، پی ریزی بنیان اقتصادی-اجتماعی، و تدوین مقررات مدنی امروزی، و آنچه را که در هر یک از دو دوره ی مربوط به سلطنت پادشاهان پهلوی انجام شده را، اگر بخواهیم با کارنامه ی ویران سازی و سیاه رژیم روضه خوانها و منفکران و هملستان روشنفکر نمایی شان، کنار هم بگذاریم، درخواستیم یافت که تفاوت از کجا تا به کجاست؟

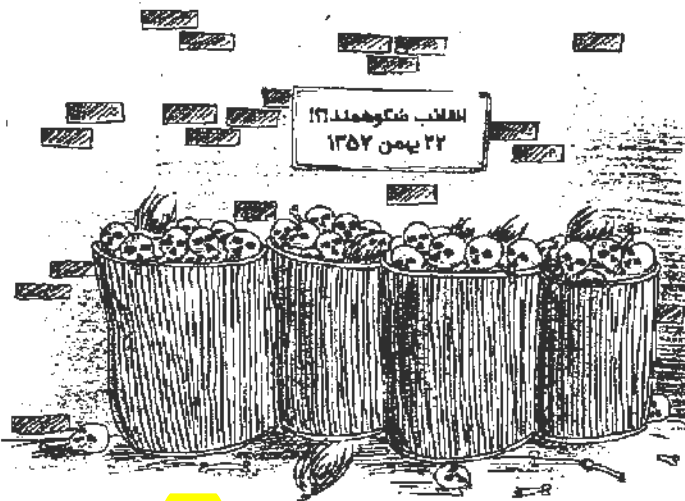
نخستین درسی که از این منجش ناخواسته خواهیم گرفت؛ این است که چگونه ۱۸ سال در جا زد، و بدتر از آن وادار کردن جامعه به بازگشت و واپس گرایی، چه زیانهای مهلکی به دیگر جامعه و میهن ما زده است، و چه مصیبت کمر شکستی را بر ایمنان به ارمان آورده است؟

- ... پرورش ایمن است که
- افزایش درآمد سرانه از زیر ۱۰۰ دلار به ۲۷۵۰ دلار یازاری هر ایرانی،
- افزایش تعداد دانش آموزان مدارس،
- از چند صد یا هزار نفر، و رساندن آن
- به بیش از ۱۳ میلیون نفر در سال ۵۶،
- افزایش دانشگاهها و مدارس آموزش عالی، با بیش از ۱۰۰ رشته جدید
- تحصیلی، تنبیر اوضاع اقتصادی
- مملکت، از حالت یک کشور

- مقرض وام گرفته در جهان، به کشوری فروتنند،
- متنصر به فرد، و وام ندهنده، بدست آوردن جایگاه
- نخست شرکت ملی نفت ایران، در بین بیش از ۵۰۰
- شرکت سودآور نفتی جهان، در دست گرفتن نبض
- بازارهای اقتصادی دنیا، به گونه ای که «ریال»
- ایران، یکی از ۷ ارز معتبر جهان بشود، و آن همه ی
- دیگر، آیم در نزد این روشنفکر نمایان دپروز و
- امروز، سازندگی و پیشرفت و شکوفایی معنا می
- دهد یا نه؟

... آیا کارهای بنیادین و ریشه پی که برای «برسیت شمردن حق رای برای زنان در تعیین سرنوشت خویش و کشور»، «سهیم کردن کارگران در سود خالص کارخانه ها»، «از میان برداشتن سنت های کهنه و فئودالی ارباب و رعیتی»، «تشکیل سپاه آبادانی»، «سپاه بهداشت»، «سپاه دانش» و گسیل آنان به روستاها و شهرستانها، باری رساندن به «شکل گیری خانه های انصاف و شوراهای داور»، به عنوان گامهای نخستین مشارکت مردم در تمرین دموکراسی، تلاش در جهت باسواد نمودن همه ی ایرانیان، چه از طریق مدرسه ها و دانشگاهها، و چه از طریق «نهضت های یکبار با بيمبرادی» برای

جایی نداشت، و اصلاً به حساب نمی آمد؛ یا کوشش و همت والا و ایران پرستانه ی ایر مرد تاریخ معاصر ایران، رضا شاه بزرگ رالم خمورد، و شالوده و زیر بنای ایرانی تمدن و مطرح در گشی ریخته شد. اگر چه بسیاری از خود فروختگان مسموم و مکتلا، در آستاه ی شورش بیگانه پروریده ی ۲۲ بهمن ۵۷، تلاش کردند که با ویران کردن آرامگاه این بزرگ مرد ایران پرست، منکر نقش ایران ساز او بشوند، ولی گذشت زمان نشان داد که سایه ی آن مرد بزرگ بیش از هر زمان دیگر با ما در تاریخ سفر می



کنند و بیشتر و بیشتر در دل مردم جای می گیرد. ۱۸ سال از فتنه ی خمینی و پاران و پيروانش می گذرد. ۱۸ سال به هیچ روی، عمر کم و کوتاهی نیست. البته ممکن است این سالها برای گروهی که بی تفاوت نسبت به سرنوشت میهن روزگار گذرانده اند، چندان هم بد نگذشته باشد به هر حال زندگی ما چسب پراز «دلار»، در شهرهای پر «نعمت و برکت»! آمریکا و اروپا، از زندگی در حکومت سر نیزه ی روضه خوانها و پاسدار ها و کمیته جسی های حرف ناشنوه یقیناً بهتر و زیننده تر بوده است! ولی برای میهن پرستان، و آزادگانی که برای دو امان ماندن از گلوله و زندان و شکنجه ی آبادی و عوامس روضه خوانها، ناگزیر از فرار شده اند، تا همین امروز نیز بسیار به دراز کشیده است.

اما ما می خواهیم در حقیقت منجشی از «ضد انقلاب خمینی» و ۱۸ سال روی کار آمدن ملاء، و مقایسه آن با ۱۶ سال سلطنت پهلوی یکم (از ۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰)، و ۱۶ سال پایانی سلطنت پهلوی دوم (از ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۷)، که با پی ریزی انقلاب سپید شاه و مردم آغاز شد، داشته باشیم.

بهمن ماه و یا ماه بهمن، در ارتباط با تاریخ کشورمان، ایران، یادآور دو رویداد متفاوت است! که هر اندازده، که یکی از آنها افتخار انگیز، غرور آفرین و لبریز از حماسه است، آن دیگری، نفرت انگیز، رمواپی آفرین، و سرشار از ضد حماسه است. با این همه، اگر امروز، هنوز کسانی یافت می شوند، که بالان روشنفکری آنچنان بر دوششان چسبیده و توانایی روبرو شدن با درستی ها و راستی ها را ندارند، یا باید دیوانه و تهی از خرد باشند، یا مردمانی اند، که کوردلی و دشمنی با پادشاهان پهلوی و دورانهای درخشان ایران، برایشان به گونه ی یک مرض واگیر درآمده، و یا این که، از پشت یا پیش، با سردمداران خونریز حاکم در تهران، بنده و بستانی دارند...

هیچ یک از ما، از لذت و سرور حضور در سالهای نخستین بنیانگذاری شاهنشاهی هخامنشی در ایران باستان، در بیش از دو هزار و پانصد سال پیش نبوده ایم. به همان گونه، هیچ یک از ما دوران پس از واژگونی ساسانیان و چیرگی تازیان را در ۱۴۰۰ سال پیش تجربه نکرده است. ولی بی شک، پدران و مادران، و یا پدربزرگها و مادربزرگهای بسیاری

از ما بازمانده از دوران قاجار، امروز هنوز زنده اند، و می توانند شاهدهای گویا و راستینی برای بیان وضعیت زندگی، و تشریح چگونگی حال و روز آتروز ایران باشند. و خود سا هم، تجربه کنندگان «جمهوری اسلامی» هستیم.

دوره ی قاجار، که با هر معماری که منجده شود، بدرستی یکی از زشت ترین، و سیاه ترین دوره های تاریخی در کشورمان بوده، که جز تیره روزی، تیکه پاره شدن مملکت، فقر، بدبختی، و عقبه ماندگی، پیامد دیگری نداشته است.

بهمن ماه امسال، ماهی، که روضه خوان ها، یاران باصطلاح روشنفکر شان، و آبادی شورشگر بیگانه، نوزدهمین سال انقلابشان را جشن می گیرند، فرصتی است، که ایران پرستان و میهن دوستان نیز، یادمان انقلاب راستین و تاریخ ساز «ششم بهمن» را که وارد می و چهارمین سال خود می شود، گرامسی بدارند. آن یکی، دست مایه ی ملعیان ناپندگی خدا و خلق، و این دومی، افتخاری برای شاهنشاهان پهلوی است.

نکبت و سه روزی و تیره بختی حاکم در دوره ی قاجار، و ملش، که در همه ی گیتی حتی نامی و

پرورش، آزادی زنان، رسیدگی به آثار تاریخی و باستانی، برگزاری جشنواره ها و فستیوالهای جهانی هنر، گسترش ورزش، گشایش سینما و تئاتر و موزه، و حتی با کشیدن آب لوله کشی، و آوردن تلفن و تلویزیون دشمنی می کردند، چه می شد کرد، که انجام نهد... و در برابر آن همه دشنام و خیره سری روضه خوانها، کدامین از این روشنفکر نماهای ما، از هر یک از این هزاران کار پسندیده و مہنی پشتیبانی نمودند؟

**اهمیت و ہیبت کارنامه ی سازندگی و درخندگی ۳۷ ساله ی شاهنشاه محمد رضا شاه پهلوی، زمانی بیشتر آشکار می شود، که بنابر گفته ی «ولی برانت» نخست وزیر پیشین آلمان، که در کتابش گفته بود: از ۳۶۲۱ سال تاریخ بشر، تنها ۲۶۸ سال آن بدون جنگ و درگیری و خونریزی گذشته است، و در تاریخ ۵۰۰ ساله ی اخیر کشور ما، تنها ۹۰ سال بود، که کشور ما بدون جنگ و کشتار با همسایگانش بسر برده است، که از این ۹۰ سال، ۱۶ سالش مربوط به دوران سلطنت رضا شاه بزرگ، و ۳۷ سالش مربوط به دوره ی شاهنشاهی محمد رضا شاه پهلوی است... و اگر این، در نزد قدیسه یاخته های ما، درایت و پیشمندی یک رهبر ملی و دلروز را نسی رسانده پس چه معنایی دیگری دارد؟**

آنها، که پس از گذشت ۱۸ سال، و وارد شدن آن همه بلا و مصیبت و سیه روزی و بدبختی، که بر سر ایران و ایرانیان آمده، و توتنه های ریز و درونی که برای جدا و تیکه پاره کردن میهنشان به گوش می رسد، و با توجه به جایگاه و موقعیتی که اهرتی ها بواسطه ی حکومت روضه خوانها در جهان بافته اند، هنوز به معنا و مفهوم اهمیت برخوردار ی از «حنیثت ملی»، «امنیت داخلی»، «امنیت بین المللی»، «افتخار و غرور ملی»، «امید و آرمانخواهی که تنها و تنها بازتاب سلطنت پهلوی ها، و سازندگان دیروز ایران، پس نبوده اند، باید گفت: که گناه از شاهان پهلوی نیست، بلکه در حماقت و نادانی اینهاست.

...و اینکه، ۱۸ سال است که گفتگو برای آینده در میان است. تمامی نشانه ها حکایت از آن دارد، که با این قبیله ی پر مدعای باصطلاح اپوزیسیون، و روش برگزیده ی ۱۸ ساله ی آنها؛ در تسکین و منحل کردن دهها ستاد و کنگره و مجلس و سازمان و دسته نمی توان به رستگاری رسید. رعبه های بوج، شعارهای بی محتوا، گنده گویی های خیال بافی شده، حرکت های بی سرانجام و یکنواخت، جز دلبرد و مایوش کردن مبارزان راستین و مردم درون کشور نداشته است.

کسانی در این میان، حسی بهانه ی کمبود امکانات مالی را نیز نداشته اند، و با گرفتن ۲۰۰ هزار در ماه، به عنوان «ناجی آزادی»، جز پشتک و وارو زدن در «شان زلیزه» پاریس، و بوجود آوردن چند رادیوی تلفنی در این سو و آنسو دنیا، چنان «دستور» های بی اثری صادر می کردند که گویی از قشون دهها هزار نفری مبارزان درون مرز می گویند که گوش به فرمان ایستاده اند تا دماز از روزگار روضه خوانها بسر آورند... اما، گذشت ۳۱ روی

با روشنفکر نمایان هملست با آنها نیست. بل آنهایی که نمره ی ۳۷ سال پادشاهی دورانناز محمد رضا شاه، و ۱۶ سال سلطنت ابرمرد تاریخ معاصر ایران، رضا شاه بزرگ را، نظاره گر بوده اند، و پیشرفت های اقتصادی و جهش ناباور ایران را در همه ی امور دیده و شنیده و لمس کرده بوده اند، و چه در آن سالها، و چه در ۱۸ سال روی کار آمدن روضه خوان ها، لب فرو بسته اند کم از آنها ی دیگر گناهکار نیستند.

از مجموع تاوان سهمگینی که ملت ما امروز در پی شورش بیگانه ساخته ی ۵۷ می پردازد، نیم آن برای ندانم کاری روشنفکر نماهای داخلی، و خیانت عوامل و مزد بگیران بیگانه، و نیم دیگر برای سکوت و خموشی گزیدن آنها یی است که یا خود در بطن کارها بوده اند، و یا دورادور ناظر آن همه سازندگی و تحول و دگرگونی بوده اند، ولی لب از لب نگشوده اند.



مخن در اینجاست! که امروز در بیرون از کشور نشستن، و نقد کارهایی که که در ۳۰، ۳۰، و یا ۴۰ سال پیش شده، به ظاهر آسان است، ولسی باید حتی برای هر نوع لضاوتی، انصاف و زمان سنجی را نیز رعایت کرد.

باید دین، در آن شرایط، که آخوندها با توسل به اسلام و شیعه گیری، حتی با برصمیت شناختن حق رأی زنان و تشکیل کانون حمایت از خانواده مخالفت می کردند، و «خوشبختانه!!» هیچ یک از روشنفکر نماهای دو آتشه هوادار حقوق زنان و بشرمان، لب به اعتراض نگشودند... در شرایطی که کشورهای گرداگرد ایران، در گرمگی و فلاکت و بیوادی و مرضهای واگیر و غیر واگیر می لولیدند، و هنوز هم... در شرایطی که بیش از ۸۰ درصد مردم ایران از مواد خواندن و نوشتن محروم بودند، برامنی کدامین کار را می شد انجام داد که به عمد از به انجام رساندن آن جلو گرفتند؟

در شرایطی که آخوندها، با هر گونه سمبل و مظهر تجسد چون آرتش، نادگستری، آموزش و

بزرگسالان، «واگذاری بیمه اجتماعی و درمانی رایگان برای مردم»، «رایگان نمودن دانشگاهها و آموزشگاههای عالی»، «دادن بورسیه به دانشجویان» برای ادامه تحصیل در خارج، و همه و همه، آیا در نظر خرد بانگاتی که بدون کمترین اندیشه، آتش بار شورش بهمن ۵۷ شدند، معنایی پیدا می کند یا نه؟

آیا این همه، آن گزرنه که «بی بی سی» و «صبا» و «تایم» و سازمانهای ریز و درشت در خلعت سود بیگانگان می گفتند: نشان از خود کامگی و خود رأیی پادشاه فقید ایران داشت، یا پدروستی گامهای بسیار ارزنده یی بود که در پی راهبری و خردمندی داهمانه ی شاهنشاه، برای استقرار دموکراسی و مردم سالاری دنبال می شد؟

از خیل روشنفکر نمایان رنگارنگ و آخوندها و همدستان تبهکارشان که بگذریم، کسی نیز از مردم ما از خود بدروستی نپرسید که این چگونه خود کامگی بود، که دشمنان سوگند خورده ی او چون: «نورالدین کیانوری»، «کریم منجایی»، «احمد ملینی»، «داریوش فروهر»، «روح الله خمینی»، «سعید رجوی»، «احمد شاملو»، «مهدی بازرگان»، «سیمین دانشور»، «داریوش فروهر»، «کریم منجایی»، «رضا برهمنی»، «جلال آل احمد»، «محمود طالقانی»، «علی اصغر حاج سید جواد»، «عبدالکریم لاهیجی»، و دهها و صدها از این دست، طی ۳۷ سال شاهنشاهی وی، با او و طرحهایش برای سازندگی ایران جنگیدند، دو بار وی را به گلوله بستند، و دهها بار دیگر قصد جان او کردند، ولی وی همه ی آنها را تحمل کرد، آلف و عارفان داد، و حتی سوء قصد کنندگان به جان او بخشیده و به جایگاه معاون وزارت نیز نشاند... آیا، اینجا نشان از خود کامگی دارد؟

**هیچ یک از افراد و اعضاء تصمیم گیری و گرداننده ی گروهها و سازمانهایی چون: «سازمان مجاهدین خلق»، «چریکهای فدایی خلق»، «روحانیت و فلاها»، «نهضت آزادی»، «جبهه ملی»، «کنفدراسیونی های خارج نشین»، و دهها دسته و فرقه و گروه دیگر، طی ۳۷ سال شاهنشاهی محمد رضا شاه، خشت بر خشت در آن سرزمین نگذاشتند، و چه پولهای فزون از شماری که برای پروراندن این گفتارها و زالوهای سیاسی به هدر رفت، آنگاه پادشاه فقید، «ضد ایرانی!!» و «طاغوت!!» و «جانی!!» و «دیکاتور!!» و «ویرانگر!!» می شود، و اینها ی نق زن، مذاقمان خلق و امت و دموکراسی و حقوق بشر!!...!**

«محمد رضا شاه پهلوی»، کسی که بنیاطر ماندگاری سنت ۲۵۰۰ ساله ی شاهنشاهی در ایران، از دلپسته ی زندگی زناشویی خود (فوزیه و آنگاه ژریا) گذشت، «دشمن ایران!!» خوانده می شود، اما کسی که تابعیت سوئیس یا آمریکا را داراست، ولسی چون استعمار جهانی نام او را در سوق و کرنا کرده است، «ایرانی مردم و دلموز مردم و «فهرمان ملی» و «مرد سال!!» لقب می گیرد...!

از سوی دیگر، همه ی گناه، بر گردن آخوندهای تبهکار و ساخته و پرورده ی بیگانگان و

زمان، و پایان گرفتن بودجه‌ی اختصاصی «صبا» نشان داد که نه از مبارزان و هسته‌های خیالی خبری بوده، و نه کورسوی امید می‌مانده است.

نگارنده‌ی این ستور، با اطمینان خاطر گواهی می‌دهد که هیچ یک از این مدعیان رنگارنگ اپوزیسیون، در تمامی ۱۸ سال گذشته، حتی یک بار هم، به خود زحمت ندادند تا از نزدیک به ترکیه، پاکستان، و دیگر کشورهای همسایه ایران بروند، و با چشمان خود وضعیت رقت بار زندگی و تلاش ماندن ایرانیان در هر یک از این کشورها را ببینند.

ببینند که این آوارگان بی گناه، چگونه به صورت گروهی و چون بازداشت شدگان جنگ جهانی دوم، در یک سرپناه کوچک و نامرئی می‌برند..... چه تعداد از ایرانیان دو گوشه و کنار شهر استانبول، گراچی، زاپلندی، و بر روی صندلی‌های پارکها و یا مسجد‌ها دوره‌ی آوارگی‌شان را می‌گذرانند... چه اندازه از دختران و پسران نوجوان و جوان ایرانی، در زندانهای ترکیه و پاکستان گرفتارند، و چه رفتارهای ناشایستی با هر یک از آنان می‌شود..... چه تعداد از زنان و دختران ایرانی در ترکیه و پاکستان، به فحشا و تن فروشی کشیده شده‌اند، و برای یک وعده غذا، چگونه ملتساقه به کلیساها گردن کج می‌کنند؟

در آنسوی این پهنه‌های چندان آرز، تعارف و شمار از اندازه نیز گذشته است. همه، داد از «فدا کردن جان و مال» برای رهایی ایران می‌زنند؛ اما بدرستی می‌بینیم که با وجود این همه «فدایی؟!»، هیچ دری گشوده نشده است، چرا؟

**برای این که، میان حرف تا عمل، و میان شمار با کار کرد تفاوت بسیاری وجود دارد میان ملت پرستی و ایران دوستی، یا وانمود کردن به این کار تفاوت فراوانی است. میان خود را فدای ایران کردن یا نقر کردن و ایراد گرفتن و بلند پروازی‌های ابلهانه و خیالی تفاوت فراوانی وجود دارند. و میان مدینه‌ی فاضله‌ی افلاطون، با جمهوری من در آوردی ولایت فقیه و همدستان روشنفکر نمای شان، یک دنیا فاصله است.... همان گونه میان سازندگی و شکوفایی دوران پادشاهان پهلوی، با خیال پردازی‌های دور از دسترس چپی‌ها و مجاهدین ضد خلق، و میانه‌ها و خود فروخته‌های بیگانه، از زمین تا آسمان فاصله دارد.**

اینها گمان می‌برند؛ با رژیم‌هایی که نه بویی از منطق و قانون و احساس برده، و نه هیچ یک از اصول و موازین بین‌المللی را پذیرا است، می‌توان با دادن اعلامیه و با سخنرانی در اینجا و آنجا، فرنگ از پای درآورد. و این همه، گناهش بر خود مردم است!....! اگر «مسئولانه» به وعده‌های میهنشان توجه داشته‌اند، کارکردهای راستین میهن پرستان، و شعارهای توغالی مدعیان مبارزه را به سنجش می‌نکشند، و به هر های وهوی بیهوده پس اعتبار نمی‌بخشند، امروز چنین سرنوشتی نمی‌داشتیم و کار به اینجا نمی‌رسید.

گروهی از رهبران بااصطلاح اپوزیسیون، تدابیر کاری و بی‌برنامه بودن خودشان را، یک بار، درگیری و جنگ میان ایران و عراق، بار دیگر، زنده بودن خمینی، و آنگاه، با گذشت زمان و با پایان یافتن جنگ و مردن خمینی، اینک «کارشکنی و عدم همکاری کشور های غربی» را به رخ می‌کشند.

گویی کشورهایی که خود قاجمه آفرینان شورش ۵۷ را ساخته و پرورانده‌اند، و هنوز هم به هر وسیله بی، چه از رو و چه از زیر در پی پشتیبانی آنهاست، نشان برای باصطلاح رهبر یا رهبران اپوزیسیون ایرانی سوخته است، و فرار گذاشته‌اند که در کار هیچیک از اینها کارشکنی نکنند!!

شورش بیگانه ساخته‌ی ۵۷، به ملت ما درسهای فراوانی داد؛ از جمله این که به تحصیل کرده‌های پیوادشان بپرده دل نبینند.... آخراندها و دیگر تبهکاوان دینی را چون مار در آستین خویش نپروارند.... نسبت به سردان و زنان دشوز و کوشندگان راه ولایتی و ارجمندی خویش احترام قائل شوند و آنها را پاس بدارند.... و مذهب و باور ایدئولوژیک را از حکومت جدا سازند و آن را به وجدان شخصی و خصوصی خویش حواله دهند.

از این رو، در سر آغاز نوزدهمین سال چیرگی خائشان و وطن فروشان بر میهن ما، سرخورده و ناامید از کارکردهای سازمانهای رنگارنگ اما بی محتوای اپوزیسیون، و خسته از پهنه جویی‌های باصطلاح رهبران جبهه‌ی یکبار، بایستی با اطمینان فریاد برآورم؛ که هنوز راه رستگاری و رهایی را باید در درون ملت جست. نباید به امید واهی این دلیستان به زر و زور و تزویر نشست. لیاقت و شایستگی اینها، همین اندازه بوده است که دست در دست روضه خوانها بگذارند، و شاه را از ایران برانند، و چنان روزگار تلخی را برای ملت رقم زنند....

۱۸ سال تجربه و اندوخته کافی است.... ۱۸

سال تجربه کافی است.... \*